

شده زبده و خانقاه بیکانه
صدای کرگرای غدی بدو قی
میشخ مشهور جی برسی و جاس او
کیاست ساقی بهمان شکل بفرستیم
نرمشوی کوی افشا ازین خوشتر
بسوز مال و برسی تا بر آسای
زین برست محض سزا به دل جای
که نیست بر صد فی جای در یکداز
تو دل خاص طلب چند به خاطر عامه
بشو به جامه روق بسوز جمله ازین
همای ظاهر قدسی ز منت تو نشاید
بچشم نغمه بین نقش کارخانه استی
نرمشوی قند ماطول ایانت نامه فاسد
فرغ و روی تو تابان بود ز جمله مسلسل
مراشت دل جای علم بیخ کشتی
لقد نصبت لست الهی بیلر علامه

سرمیان من و آستان بیجان
خوشا فدای بی و نص های مستانه
کشش آن سقلا ندیده زبان نشان
ستاع تو بر و تعویب بر یکدور بهمان
نکفت اندرین کفید بر آسای
بر یای شیخ و لغز و زخو و جبر پرواز
زین برست محض سزا به دل جای
که نیست بر صد فی جای در یکداز
تو دل خاص طلب چند به خاطر عامه
بشو به جامه روق بسوز جمله ازین
همای ظاهر قدسی ز منت تو نشاید
بچشم نغمه بین نقش کارخانه استی
نرمشوی قند ماطول ایانت نامه فاسد
فرغ و روی تو تابان بود ز جمله مسلسل
مراشت دل جای علم بیخ کشتی
لقد نصبت لست الهی بیلر علامه

کلام مدعی و جای آن زمانه کشود
مورد و مطلق تاز شده زین نفس سحاب
کرده این بختل و ز نایب و آن نزل
که دیدن کار من سوز بهمان کمن کلمه
داندم که روهم بره جست و جوی او
در سر جیب صبر کفتم که دیدم نشان
یاد به چه موجب است که آن شاه دلبران
طی که در بساط کون که آن کعبه مراد
حق را بیخ شش از تحت ارقیاس
فیض و جای از دو سه پیمانده در بیانت
مشکل کشیغ ششم بر یاد بصد جمله
نم امر و زواشک دانه دانه
بخود بود و بجز آن عارض و خال
ز بسا افسانه عشق تو خط اندم
سهو مشتاقیم با ما ششکان کوی
اگر بر سر را بالا بلند است
ملکان شیخ را طغلت ز نادان
حدیث بوسه تا کی جای این برسی
کوی بوسه بیخ خدمت آستانه
ای بر سر بر سر آینه و کی شکوه
پیش بر سر چاکر که بدنه فکاده لبت
ستی که از آنو شسته هم خواندم از تحت
ای جسته آنرا شکیل ماز اهل صومعه
باز اکل این کوه ننگ یاد از آن کزوه
جای بسوز شش ز جمان خبر نیافت
یا مشرک الا حبه با آنکه خیره

۱۳۳